

ایران پیش از انقلاب، در برابر دو گزینه

www.drmahmoudi.com

پرسش این است که اگر در ایران انقلاب نشده بود، چه گزینه هایی پیش روی کشور قرار می گرفت؟ پیش از پرداختن به موضوع، ذکر این نکته بدیهی ضروری دارد که این نوشته ناظر به وضعیت اجتماعی-سیاسی ایران در سال های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ است. به نظر من، پیش از انقلاب دو گزینه پیش از هرگزینه دیگر پیش روی ایران قرار داشت، به شرح زیر:

۱. گزینه جنگ مسلحانه

هدف این گزینه، سرنگونی حکومت شاه از طریق نبرد مسلحانه و تأسیس جمهوری دموکراتیک خلق-با محتوای «اسلام انقلابی-کمونیستی» و یا «کمونیستی» بود. «سازمان مجاهدی خلق» و «سازمان چریک های فدایی خلق» و گروه های همسو با آنان، این خط را دنبال می کردند. این گزینه به دلایل گوناگون نمی توانست به نتیجه برسد؛ نه به سود مردم و کشور ایران بود و نه فرجامی جز شکست و ناکامی داشت، زیرا نخست، واجد یک ایدئولوژیی التقاطی- وارداتی از اردوگاه کمونیسم بود که سرفرماندهی آن در مسکو قرار داشت؛ دوم، با فرهنگ ملی و مذهبی ایران در تعارض بود؛ سوم در مراحل مبارزه و استقرار، گزیر و گریزی جز وابستگی به بلوک شرق به رهبری اتحاد جماهیر شوروی نداشت؛ و چهارم، راهبردی بود که مردم ایران و نیروهای مذهبی و ملی، هیچ یک زیربار آن نمی رفتند. چنان که پیش از اوج گیری انقلاب در سال ۱۳۵۷، به کناری نهاده شد.



۲. گزینه اجرای قانون اساسی مشروطه

این گزینه درگرو سیاست های دربار پهلوی از سویی، و مرجعیت دینی، روشنفکران، دانشگاهیان، کارگران، کارمندان و بازاریان، از سوی دیگر بود. اگر گفت و گویی میان قدرت حاکم و نمایندگان این قشرها به نحوی شکل می گرفت که به مصالحه و ایجاد تعادل میان مردم و حکومت می انجامید، ممکن بود یک فراینده تدریجی به سوی اصلاح و تغییر در ایران آغاز شود. منزلگاه این فرایند، آن بود که پادشاه سلطنت کند و مردم حکومت؛ یعنی اجرای بدون تنازل قانون اساسی مشروطه. «نهضت آزادی ایران» و «جبهه ملی ایران» می توانستند این گفت و گو را به نمایندگی از سوی مردم، رهبری کنند. این گزینه می توانست به سود توسعه و پیشرفت ایران باشد و با اصلاحات و تغییرات لازم، به صورت تدریجی به اجرا درآید و از وارد آمدن خسارات ناشی از تندروی ها، درگیری ها و استهلاک سرمایه های ملی جلوگیری کند. شرط موفقیت این گزینه اجماع ملی با محوریت نیروهای عمده سیاسی، مرجعیت دینی و قشرهای اجتماعی به ویژه بازاریان و دانشجویان بود واقعیت این است که میان نخبگان مردمی و دربار، عدم اعتماد حاکم بود. شاه می خواست در قدرت بماند و از مرجعیت های مذهبی و ملی در هراس بود. مذهبی ها و چپ های تندرو می خواستند گلیم قدرت را از زیر پای شاه و درباریان بیرون بکشند و حکومت ایران را واژگون کنند. داریوش شایگان در زیر *آسمان های جهان* آرزو می کرد که شاه و محمد مصدق می توانستند با هم کارکنند تا کشور به دوقطبی شاهی- مردمی کشیده نشود و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در فضای تفرقه و دشمنی میان نیروهای سیاسی، کانون دموکراسی نوپای ایرانی را ویران نسازد. (شایگان، ۱۳۷۶: ۴۰-۳۷) این رأی شایگان ممکن است برای بسیاری کسان خوش آیند نباشد، اما با نگاهی دوراندیشانه، به جد قابل واکاوی و تأمل است.

برداشت من از موضع غلامحسین صدیقی (۱۳۷۱-۱۲۸۴) درباره شاه-که او را به تشکیل دولت دعوت کرده بود-، این است که صدیقی می خواست قانون اساسی مشروطه را مبنای کنش سیاسی کشور قرار دهد: شاه از قدرت کناره گیری کند، شورای سلطنت تشکیل شود (در چارچوب قانون اساسی)، و او به عنوان تبلور انقلاب مردم، حکومت ایران را نمایندگی کند. او می خواست نظام مشروطه را به عنوان برون داد جنبش مردم ایران در عمل به اجرا درآورد و حکومت قانون را مستقر سازد. اما صدیقی مشکلی دوسویه داشت: نه شاه و نه نیروهای مذهبی تحت رهبری روحانیان، هیچیک حاضر به قبول طرح او نشدند. باو من این است که صدیقی در همان ایام پرتنش و پر آشوب،-که با واقعیت و خیال درآمیخته بود-، پی آمدها و کارنامه تحولات ایران را دست کم تا نیم قرن آینده، خوانده بود. او فروپاشی قدرت در ایران را به صلاح کشور و منافع مردم ایران نمی دانست. دغدغه او-همانند محمد علی فروغی و محمد مصدق-، حفظ کشور بود، نه حفظ شاه و دربار پهلوی (محمودی، ۱۳۹۵ الف: ۱۷۴-۱۴۵). او پس از کودتا از قدرت کناره گرفته بود و در دانشگاه تدریس می کرد. صدیقی آخرین فرصت برای تغییر و اصلاح ایران در چارچوب قانون اساسی

مشروطه، پیش از انقلاب بود. اگر او با اجماع ملی سگّان کشتی طوفان زده ایران را در دست می گرفت، می توانست با تشکیل مجلس مؤسسان قانون اساسی، دستکاری های خودسرانه شاه در متن قانون اساسی را رفو و اصلاح کند که اجازه انحلال مجلس شورای ملی و مجلس سنا توسط شاه، در رأس آن قرار داشت (محمودی، ۱۳۹۰، و drmahmoudi.com). پیش از این در مقاله «ارزیابی محدوده اختیارات پادشاه در قانون اساسی مشروطه» با استناد به اصول قانون اساسی مشروطه نشان داده ام که تمام اختیارات شاه- اعم از اجرایی و تشریفاتی- به حدود ۱۵ درصد می رسیده است (همان). از یادنبریم که قانون اساسی مشروطه، کشور بی قانون و شاه قدر قدرت خودسر قجری را در دایره «سلطنت» (۱۵ درصدی) و نه «حکومت»، تعریف و تحدید کرد و قدرت حداکثری ملت را به عنوان مقام تعیین کننده حکومت، به شکل قانونی درآورد.

پیش از صدیقی- که فرصت کوتاه چند ماهه داشت و تدبیر او به فرجام نیکو نرسید- آیت الله سید حسین طباطبایی بروجردی (۱۲۵۴-۱۳۴۰) مرجع دینی یگانه و پر قدرت جهان تشیع، در زمانی دراز فرصت داشت که از کارفروسته ایران گره گشایی کند؛ یعنی بین سال های ۱۳۲۵ تا ۱۳۴۰ که حدود ۱۵ سال در قم سکونت داشت؛ به ویژه دهسال پایانی آن تا سال ۱۳۴۰. من چند سالی است به این فکر رسیده ام که اگر بروجردی، با توجه به مرجعیت متمرکز، یکتا و قدرتمنداش، و با توجه به روابط دوستانه، دیدارها، گفت و گوها و تعامل واقع بینانه اش با شاه و دربار، مذاکراتی را با شاه برسر بازسای قدرت در چارچوب تعادل سیاسی میان شاه و مردم سامان می داد و رهبری می کرد، ممکن بود مصالحه ای گام به گام با صورت بندی «شاه سلطنت کند و مردم حکومت» به انجام برسد و به تدریج ایران به سوی گذار به دموکراسی (محمودی، ۱۳۹۶) گام بردارد. اما بروجردی، تا آنجا که شواهد تاریخی نشان می دهد، طرحی ملی برای آینده سیاست ورزی در ایران نداشت و به وضعیت کنونی و دوران مرجعیت دینی خود تمرکز داشت. با اطمینان می گویم که تدوین و اجرای این طرح به آزمونس می ارزید. اگر این طرح شکست می خورد، تلاشی خردمندانه و واقع بینانه در راستای قانون گرایی و دموکراسی خواهی در ایران بود و حجت را بر حکومت شاه و قدرت های بزرگ خارجی تمام می کرد. ناممکن نبود که شاه راه مدبرانه دوست گرمابه و گلستان خود، ملک حسین پادشاه اردن را در اداره کشور در پیش گیرد. اسلام گرایان اردنی از طریق مبارزات حزبی، آزادانه و بدون قید و شرط وارد مجلس این کشور شدند و گام در وادی سیاست و کنشگری رقابت آمیز سیاسی نهادند. ملک حسین، راه را بر آنان نبست و کشور گرفتار تنازع دوگانه شاه- ملت نشد. او با خردمندی و درایت، راه فروافتادن اردن به هاویه ستیزه جویی و ازهم پاشیدگی را سد کرد.

البته تفاهم بروجردی- شاه، تصادفی، ساده و اتفاقی نبود. بروجردی به چپ گرایی، انقلابی گری و رادیکالیسم باور نداشت، اندیشه و رفتار سیاسیش بسیار حساب شده، سنجیده و محافظه کارانه بود و زیر تأثیر جریان های فکری تندرو قرار نمی گرفت. بروجردی اندیشه ای منسجم در سیاست ورزی داشت و

احساسات و هیجان‌ها او را به سمت نوسان به این سو و آن سو سوق نمی‌داد. او به گروه‌های اسلام‌گرای انقلابی با مشی مسلحانه مانند «فدائیان اسلام» راه و میدان نمی‌داد. شاید با دوراندیشی در جبین ایران می‌دید که رادیکالیسم، فرجام نیکویی برای ایران و ایرانیان درآستین ندارد. بروجردی می‌توانست طرح ملی «شاه سلطنت کند و ملت حکومت»-یعنی اجرای قانون اساسی مشروطه- را به آزمون بگذارد. از سویی برپایه توافق با شاه، به مردم ایران اطمینان بدهد که قدرت از آن ملت است؛ از سوی دیگر، به شاه اطمینان بدهد که او فقط محترمانه سلطنت کند و نه حکومت، و در این صورت اندیشناک سرنوشت سلطنت خود نباشد، زیرا مردم شاه را در چارچوب قانون اساسی مشروطه می‌پذیرند.

گاه فرصت‌های تاریخی برای بازی بزرگانی مانند بروجردی و صدیقی از دست می‌رود و «خیلی زود، دیر می‌شود». ایمانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) بیش از ۲۰۰ سال پیش گفته بود که شکل حکومت‌ها اهمیتی ندارد؛ جمهوری باشد یا سلطنتی یا هر شکل دیگری. آنچه مهم است درونمایه، سیاست‌ها و رفتار حکومت‌ها است (محمودی، ۱۳۹۵: ب: ۲۷۶). او پیشاپیش به ما مردم جهان گفته بود که اسیر عنوان‌ها و اسم‌ها نشویم. او گفته بود که یوسف خرد خود را در بازار مکاره سیاست، به زر ناسره نفروشیم.

می‌پرسم آیا حکومت حسن البکر و صدام حسین در عراق، به واقع «جمهوری» بود؟ آیا حکومت جمهوری دموکراتیک کره شمالی، واقعاً «جمهوری» و «دموکراتیک» است؟ آیا با اسم‌ها و عنوان‌ها، راه و رسم‌ها نیز عوض می‌شود؟ اکنون شما بگویید آیا کشورهای سلطنتی همانند هلند، سوئد، نروژ، دانمارک و بریتانیا-که در آن‌ها شاه و ملکه سلطنت می‌کنند و مردم حکومت-، آیا دارای نظام‌های دموکراتیک‌اند یا رژیم‌های استبدادی مطلقه و مادام‌العمر؟ در سده هجدهم میلادی، دعوای مردم بریتانیا با پادشاه، خودکامگی و استبداد او بود (هابز، ۱۳۹۵: ۱۱۶-۳۹). مردم با جنبش و کارزار ملی، شاه مستبد را سرنگون کردند و شاه قانون‌گرا را در مقام نماد قدرت و وحدت ملی-بدون این که حق حکومت کردن داشته باشد- به جای او نهادند.

به یاد داشته باشیم که در هر زمان، به ویژه در پیچ‌های مهم تاریخی، ممکن است گزینه‌هایی پیش روی یک ملت قرارگیرد. به کار بردن قدرت تصمیم‌گیری درست در زمان مناسب برای انتخاب بهترین گزینه، برمدار امنیت ملی و منافع ملی، برای آن ملت آزمون بزرگی است که ممکن است تکرارناپذیر باشد یا تکرار آن تا یک سده به تأخیر بیفتد. پیروزی در این آزمون‌های بزرگ، مشروط به واقع‌بینی، دوراندیشی و همبستگی ملی، با پالایش ذهن‌ها از مطلق‌گرایی، جزم‌اندیشی، تعصب و خشونت ورزی است. زندگی جنینی به آزادی و استقلال نمی‌انجامد. باید به نیروی خرد از وابستگی‌ها رها شد، به بلوغ سیاسی و استقلال فکری رسید و سپس دست به کار شد.

در این سخن مولانا تأمل کنیم که:

«خشک مغزی و تعصب، خامی است

تا جنینی، کار خون آشامی است.»

والسلام.

کتابنامه

شایگان، داریوش (۱۳۷۶)، *زیر آسمان های جهان، گفت و گوی داریوش شایگان با رامین جهاننگلو*، ترجمه نازی عظیمی، چاپ سوم، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز.

محمودی، سید علی (۱۳۹۵ الف)، *نواندیشان ایرانی، نقد اندیشه های چالش برانگیز و تأثیرگذار در ایران معاصر*، چاپ چهارم، تهران، نشر نی.

محمودی، سید علی (۱۳۹۵ ب)، *فلسفه سیاسی کانت، اندیشه سیاسی درگستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق*، چاپ سوم، تهران، نشر نگاه معاصر

محمودی، سید علی (۱۳۹۰)، *روزنامه شرق*، شنبه، ۱۵ مرداد، نیز: www.drmahmoudi.com، بخش مقالات.

محمودی، سید علی (۱۳۹۶)، «لیبرال-سوسیال دموکراسی به مثابه غایت نهایی در گذار به دموکراسی»، *فصلنامه پویه*، شماره ۲، زمستان، نیز: www.drmahmoudi.com، بخش مقالات.

هابز، توماس (۱۳۹۵)، *بهیموث*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.